پیاله با شیشه با [illegible] هیچ گوی نخو
باسیلی [illegible] مطلق نکم

من [illegible] خشته [illegible] چه بود
سیده [illegible] دیده در حق نکم

تو بجاری وکیل زن [illegible] خیرت [illegible] سر
نودم [illegible] چاو [illegible] ذوق نکم

عهید کرده رضا [illegible] بلا بود
یخم [illegible] ایرق نکم

دوله

[illegible] دوده
[illegible] توه

جارن [illegible] چون ینه
مجبوبه [illegible] عجبا ماده مرده

۱۷۵

١٧٦

٦١٧

شب زخم صد خنجر کرده بدوز
پاشی هر خنجر تو برینه خوار دده

درین درد دم کرده دل کیت به پزشک
پایه بوت حرف کفن دفن کرد دده

عمر ها دلم که خوش برات تو ده
درینه دیگه روح به جنت سپرده

پایه که سر دود دود دهینه رکذر
پاتا غنچه شقیقه گذرگاه برادر دده

پایه اگر سرگردانه به پیری پاپچی
هر دو دیدازه لاقه بلیه پیداچه

الیتش کار من چکنه دو پیالانه لکه
وکل دیوه توکه تو تا به بر بستی ته

شوری

١٧٧

جان زنده که هستم تهمتی شوا
دله نگوز که ای قلم زن شوا

بم شوه به خوازه که پا بیخ رخنه
زحمت بکشه ایزه کار اد شوه

شور که تو چپ که درازه نشیه کیه
نظر که تو بیاخ دلی دکی کوزه گوه

سرت چو کلفه پیرزنه فرد نشته پی کی
فراز گشته به پیت بگردن شوا

عجب مداری کین کو کیدز رکی زشاد
به یکی هفته تو دیم اردم شوا

اگر ز لطف تو یکی گشت صد ارم ر
هفه ده کیه بعضی بعده زن شوا

٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت

گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت

[illegible]

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم

یارب مباد کسرا مخدوم بی عنایت

[illegible]

در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا

سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت

[illegible]

پر زکاله آوی شهوت حرص و هوس

رندان تشنه لب را آبی نمیدهد کس

[illegible]

ام سد بابه بو منه اظهار که بار روم

بار محنتکه خبره لسرمان کنم زری

٣

[illegible]

فریاد ازین بیابان وین راه بی نهایت

تحریر شد بأمر الأمیر المختار

قلّ لا شک مسرعاً عجلاً

کلّ وقت تضیر مضطرباً

ع

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

چه فروش و چه ظروف و چه ضیاع و چه عقار
له هیچ جنس متاع صد و اشتر هیه

خوب سیرت و صورت امید کرم ... هیه لیک
رقع زور ... رشیدی ... گرا ... هیه

[illegible]

[illegible]

امه گشت باد که رشقی نه بود داده
بر کوز سالک رهروینه استاد هیه

من له گر گو کوه دینیته گرن ام فحبه بیه وا
له گلم خصه فلک نیت بچ داد هیه

کونید

٦

بی حضور ایدیدی انسانک دنیاده حضوری
انسانک دنیاده آرزوسی [illegible]

سرایه [illegible] خطایه باقوب [illegible]
مردمک [illegible] مردم

حسن خطک ساحه همیشه فرید
هنوزینه در هنر خواهندر

بو دار الصور بیر نجمه فکری
[illegible]
امه گذشت [illegible] جانمه [illegible]
بر کوزیانک [illegible]

[illegible]

[illegible]

٧

[illegible]

۸

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانشی بخیل کبی خصم باره دکمليت
او طالب دنیایه ادا معتبر گرد

[illegible]

ولہ

از تو تنک دل شده آه دادخواه را
وافکنده از نظر گدای بی پناه را

در یک نفس بیک حرکت چون شعاع شمس
طی میکنی مسافت صد ساله راه را

درویش طالب تو [illegible] عارفست
وقتست [illegible] شاه را

صد پیک [illegible] تخت نظرزد
ماتم [illegible] حجره [illegible]

فرسنگ بریدن تو بقدر پریدنست
از چشم دیده تیر نگاه [illegible] را

از انجم [illegible] فزون تر بود دلی
[illegible] صید [illegible] سپاه را

ولہ

گوید [illegible]
[illegible]

تا پای تخت خسرو گیتی ستان برو
از من ببوس خاک در بارگاه را

[illegible] خسرو [illegible] الدین محمدست
[illegible]

[illegible] بدنامی صرف نظر کرد
[illegible] بعثت [illegible]

برخوان دعای دولت [illegible]
شرح نیازمندی این بنده شاه را

[illegible]
[illegible] را

ولہ

[illegible]
[illegible] بو لبب

سؤال کردم ازین ماجری زپیر خرد
چو غنچه لب بسخن برگشود داد جواب

که قدر هر دو بمیزان قدر سنجیدند
که چون گران تر ازو بود [illegible] ابواب

نشست کفه میزان مصطفی زمیان
به آسمان چهارم مسیح شد بشتاب

[illegible] کلاه [illegible] را

ترا [illegible] عصره بکیرم
که من مردم [illegible]

[illegible] فرو

ولہ

[illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] را

ماه [illegible] هر دو بیایند بجای خویش
احمد بزیر خاک و مسیحا با آفتاب (سعی)

ولہ

[illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible]
[illegible]

ولہ

[illegible] چو
[illegible]

فرد ولہ

وہ که مشهور بوده بیلن الله ...
بیمو ... [illegible]

ولہ

گوم کرد ... [illegible]
نافی ... [illegible] در یو

فروتم ... [illegible]
در ... [illegible] در یو

ولہ

حسن حمزه ... [illegible]
دست ... [illegible] در یو

فرد ولہ

یعنی گرفته بدستم سه ده سیمای بیرین
کیر در سوراخ تنگش ... تا بناف

ولہ فرد

نازن بچه در تکیه تات
چه موزون ... [illegible]

ولہ رباعی

بدستم گرفته مطلعی در موقع عالی
دو پا پیش ... گردون در فراز ... والی

عنزمندش ... [illegible]
هنر ... [illegible] کند عالی

ولہ

میرود داغم چو ... [illegible]
میرود در هر ... [illegible]

لله ... [illegible]
هیچ ... [illegible]

شیخ حمزه ... [illegible]
... [illegible]

ولہ

ولہ

کنار دایره اطلاق ... [illegible]
دوال ... قلندر ... [illegible]

ولہ

چو ... [illegible]
هر چه ... [illegible]

شیخ رضا ... [illegible]
... [illegible]

فرد ولہ

چند ... [illegible]
... [illegible]

در عبا که جسم کرد ... [illegible]
... [illegible] عبات

بگفتمش ... [illegible]
... [illegible]

[illegible]

[illegible]

حقیقت مصطفی [illegible]

[illegible]

وله

لاف از عشق حسینی است در سر گویان است
عشق بازی سر بمیدان وفا افگندن است (رحیم)

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نو ماه از آفتاب نور شد از خویشتن
در حقیقت فرق بینات شاه ماهرا

[illegible]

بحمد الله تمام کاکه احمد شیخ

زناء و مردود گوری گزچاه و مار

[illegible]

شیخ رضا

۲۰۶

[illegible]

[illegible]

ای ز لنگو دبیته لدم الذف لا
ایز کرود بیته بالک ها وار

۲۰۷

[illegible]

[illegible]

هرزه گا گنی ای قلطبان کل خو
سخن با شیخ که در نزد خویش قاموسی

اگر تو نائب پیران کنی دیده نی
چرا بضرطه تو در جنگ رستم طوسی

۲۰۸ 16

وله در بحر ...

ای تیغ کرشمه ... زنده
سرمستی‌اده‌گی چون ... بنده

یوقدر کیمسه‌نینگ گردیده سرپسیتی
اوزونه قوره‌ای ... زنده

تا باده در ... ریختن بندی
لبلار باده ... زنده

ای تیغ الوش ... بی
لب ماه ... لطف باده ... زنده

ای ... سینه ... نقطه
ازل باده ... صد ... خنده

لبلب باده ضربکه با ... عفعفت
پیرزیدای سرو ... خنده

بولورسی استوم دخترانی ... فردوسم
باتیره میدان سخن گرهیه مردی

وله

صد ... الفلک ... هر روی

زلف ... نوش
داند ... سی

نتیجه ... سکالله ... بزی

... نقشه قوت
... کرس

وله

... کلبه ...
... ... زیبا

... زنده
... طلبکار

وله

... تن
... تن

وله

... ضرب ... زنده
... طلب ... بوده

[illegible]

وله

[illegible] نقد [illegible]
[illegible] علاج [illegible]

[illegible]

وله

[illegible] محمود [illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

مهر بصد منت نهاد [illegible] روش فرت
دست و پا بست بقط اندام هر رگ عنکبوت

پشت [illegible] زاهد از وجد و بنا علاج
چند قمر و شکم [illegible] زنت [illegible]

شیخ فیاض [illegible]

[illegible]

عرض الفت [illegible] غصص الناس

[illegible] عباس

[illegible] الناس

علم [illegible] مسی الفاس

حقه از جانب جانانه اگر زهر بود   بازکشم بچه‌ها ماش نخودی طلبند

خوش‌تر آید ز عسل فیه شفاء للناس   نکند شهد عسل چاره درد افلاس

[illegible]

[illegible]

نه چو محمود نه از جمله اوباشانم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

نه و کوششار سلیمانه کوس نه کرم
نه و کوطاوغو کرکوکه نه دوکه بویره

[illegible]

وله

[illegible]

[illegible]

وله

[illegible]

وله

[illegible]

وله

المقسم نزانه تاریخ ... بدم
مصطفی بگ ... کرد تاریخ ... دا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مانیه کوریت جاه الله دودوت روتی روت آهوه

البسته استانه لر آخر بیا هوی آهوه

فقط

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاور نه په شیوه‌سی نازانه که تاریخ نوشته

چنده اما منه له پیر قدیم بسته‌وه

اوکرزاله که بوکه لر قوناغ فتاح بک

مشتلی کتابه فلکه سینه که لر دهدا

له

[illegible]

له

[illegible]

له

[illegible]

هنر تبریغ دکنایت لرین بسنگت بم
بگ افندی یعنی یحیی لرین قلنگت بم

ای والی ولایت زورا خوش آمدی
بر زبان کیان بر ملکیان بارگاه هرا

رسم

[illegible]

رزمین آن قدم همه عجب گر رها شود
هارونت با که ایرت جاه هرا

آسوده آنچنان به وجود تو مملکت
کز دل طلب هوا سوزنت آه هرا

شیخ رضا

۲۲۰

ز نهیب حیرت ز سلطان ازدی سبب
از دیده ها گشته صد تیر ز ارکان ماجرا

شیخ و مرید درست ز آورده ای
پیر دوا ز عجز ده و دان ماجرا

فرج رضا عجب [illegible] والسلام سبع
بنشنوی نه بلبل [illegible] ماجرا

شایسته دور و صد معرفتی
زنده رونده ز آن عاقها ماجرا

در ریخته [illegible] شکسته
چون عمر ده بنج عاقلی ماجرا

الطاف محمد رضا از تو حصر
مخصوص درست رضا ازین

الحق ز سلطان طریقت حقیقت
گسترده بر زبانم عبارت ماجرا

تمت شد کلام شیخ رضا رحمه
[redacted]